



طبقه کارگر مقدم بر هر چیز با سلاح آگاهی و تشکل است که بر دشمنان خود پیروز میگردد

عمواوغلی

در دوران بسیار حساسی به سر میبریم، بحران جهانی سرمایه داری گنبدیده گی این نظام استثمارگر و جنگ افروز و مملو از تبعیض و نابرابری را به عیان در مقابل دیدگان بشریت به نمایش گذاشته است.

تبعات ویران کننده این بحران مثل همیشه و بیش از پیش شامل حال طبقه کارگر و تهری دستان جوامع مختلف میشود و امواج آن بر در هر خانه ای که میکوبد، ناآگاه ترین فرد اجتماع را بیدار کرده و هشدار میدهد که عامل ادبار تو و این دنیای مملو از ستم و استثمار و زور و سرکوب و جنگ و ویرانی و بیکاری و بی خانمانی، همانا نظام سرمایه است.

بقیه در صفحه ۴

کارگران ایران و ضرورت اقدام متحد علیه دستگیری وزندان فعالان کارگری

یدی شیشوانی



آخرین اخبار از زندانها و بیدادگاه های جمهوری اسلامی حاکی است که رضا شهابی عضو هیئت مدیره سندیکای شرکت واحد و فعال کارگری که از ۲۲ خرداد ۱۳۸۹ در بازداشت به سر میبرد، طبق حکم شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران به شش سال حبس تعزیری، پنجسال محرومیت از فعالیت های سندیکائی و پرداخت هفت میلیون تومان جریمه نقدی محکوم گردیده است.

بقیه در صفحه ۳

دوازدهم اردیبهشت ماه روز تجلی قدرت طبقه کارگر را

گرامی میداریم

اعلامیه مشترک کمیته ایالتی تهران و کرج

مصاف کارگران با ظلم و ستم و استثمار سرمایه داران یک ستیز و پیکار دائمی است که همواره با فراز و فرودهایی توأم بوده و همیشه سرمایه داران با ترغیب های مختلف از وعده های دروغین تا بگیر و ببند و شکنجه و زندان کارگران مبارز توسط

بقیه در صفحه ۸

یاد و خاطره فدایی بخون خفته رفیق کبیر بیژن جزنی و همزمان اش گرامی باد!

برگرفته از ریگای گله شماره ۶۳ ارگان کمیته کردستان



۳۰ فروردین سال ۱۳۵۴ رژیم سرکوبگر پهلوی، رفیق بیژن جزنی و ۶ رفیق دیگر فدایی به نامهای مشعوف (سعید) کلانتری، حسن ضیا ظریفی، عباس سورکی، محمد چوپانزاده، احمد جلیل افشار، عزیز سمردی

و دو مبارز مجاهد خلق به نامهای کاظم ذوالانوار و مصطفی خوشدل را با اقدامی تروریستی تیرباران نمود. رژیم شاه، پس از این اقدام جنایتکارانه ادعا نمود که گویا این مبارزین در حال فرار از

بقیه در صفحه

در باره ی بحران سرمایه داری اسکندر نویدی

اینک چندین سال است که نظام سرمایه داری گرفتار یک بحران عمیق و همه جانبه ای شده است. یک بحران آرام و خزنده که از چند دهه قبل شروع شده و بتدریج سر تا پای نظام را در بر گرفته و در طی سالهای اخیر با حدت و شدت بی سابقه ای ادامه یافته است. ریشه ی این بحران در اقتصاد سیاسی است؛ در تنازعات لاینحل اقتصاد سرمایه داری است که بر بستر اقدامات و "رفرم" های نئولیبرالی صورت گرفته در دهه ی هفتاد میلادی بروز عینی یافته است. سیستم حاکم در تلاش برای چاره جوئی به بحران ساختاری خود از اوایل ده ی هفتاد میلادی تن به اجرای سیاستهای نئولیبرالی داد که عواقب فلاکت باری برای زحمتکشان سراسر گیتی به بار آورده است. این تغییرات ابتدا در شیلی آغاز گردید و پیش درآمد آن نیز کودتای سازمان جهانی سیا علیه رئیس جمهور محبوب، آندره بود. از آن تاریخ تا به امروز، نظام جهانی سلطه با به کارگیری ترفندهای مختلف، ابتدا نئولیبرالیسم را به گفتن مسلط در عرصه ی جهانی تبدیل کرد و سپس آنرا در پنج قاره ی جهان از کشورهای پیرامونی و وابسته گرفته تا کشورهای پیشرفته ی سرمایه داری به اجرا گذاشته است.

دولتهای سرمایه داری به عنوان حافظان سرمایه و مالکیت خصوصی به میل و رضا ویا به زور ضرب و تهدید ملزم به اجرای سیاستهای "ریاضت کشی" اقتصادی ارگانها و نهادهای مالی امپریالیستی نظیر بانک جهانی، صندوق بین المللی پول و ... شده اند. حملات مدام و مستمر به سطح دستمزد و معیشت زحمتکشان و گستراندن فقر و فلاکت و بیکاری فزاینده بدل به سیاست روزمره ی سرمایه داران و دولتهای متبوعشان گردیده است. راه کارهای نئولیبرالی یعنی عدم دخالت دولت در اقتصاد (البته به نفع کارگران)، حذف مقررات دولتی از پیش پای سرمایه ها، خصوصی سازیهای گسترده، اخراجهای دسته جمعی، آزادسازی قیمتها، افزایش مالیاتها، قطع سوبسیدها، تضعیف و یا در صورت امکان انحلال تشکلهای کارگری و کاهش شدید بودجه های عمومی و رفاهی، آموزشی و بهداشتی و ... به ایجاد وضعیتی منجر شده که اکنون ناظرش هستیم. یعنی انباشت سرمایه، ثروت، رفاه و آسودگی و اسراف در یک قطب و افزایش فقر و تنگدستی، بیکاری، نا امنی شغلی و کاهش توان

بقیه در صفحه ۲

در این شماره ...

درباره بحران سرمایه داری ... صفحه اول

کارگران ایران و ضرورت ... صفحه اول

یاد و خاطره فدائی ... صفحه اول

طبقه کارگر مقدم بر هر ... صفحه اول

اعلامیه مشترک ... صفحه اول

من و یادداشت هایم ... صفحه ۵

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری فدراتیو شورائی

در باره ی بحران سرمایه داری ...

مصرفی در قطب دیگر است. نتیجه ی عملی این دگرگونی های اقتصادی پمپاژ ثروت از پائین به بالا، از دست نود درصد به جیب ده درصد بوده است. ناگفته پیداست که علت اصلی بحران اقتصادی فقدان تقاضای مؤثر میباشد. سیاستهای نئولیبرالی به عوض بالا بردن قدرت خرید مردم برای افزایش تقاضای مؤثر، با گسترش فقر و بیکاری قدرت خرید اجتماعی را بطور قابل ملاحظه ای کاهش داده است؛ بطوریکه هم اکنون بخش اعظم امکانات مالی، اقتصادی و طبیعی در اختیار ده درصد قشر فوقانی قرار گرفته است. نصیب نود درصد از طبقات و اقسام پائینی در عرصه ی جهانی، کاهش فزاینده و سال به سال سهم آنها از ثروتهای اجتماعی میباشد.

طبق آمارهای منتشره، ثروت ۶۹۱ میلیارد دنیا بالغ بر ۲/۲ تریلیون دلار است که این مبلغ بیش از کل تولید ناخالص داخلی آفریقا و آمریکای لاتین میباشد. ۱۱ میلیون میلیونر دنیا که در مجموع کمتر از یک درصد (۱٪) جمعیت جهان میباشد در سال ۲۰۰۹ صاحب ۱۱۱ تریلیون دلار ثروت بودند که این مقدار شامل ۳۸٪ از ثروتهای جهان میباشد. ۲٪ جمعیت بالای جهان، ۵۰٪ دارایی های جهان را در اختیار دارد؛ در حالیکه ۵۰٪ جمعیت پائین جهان (یعنی سه میلیارد انسان) فقط ۱٪ از ثروتهای جهان را دارا میباشد.

در سال ۲۰۰۰ جمعیت آمریکا ۴/۷٪ جمعیت جهان را تشکیل میداد، در حالیکه همین بخش کوچک ۳۲/۶٪ از ثروتهای جهان را در اختیار داشت. مزد متوسط یک پنجم پائین کارگران با احتساب تورم بین سالهای ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۷، ۶۹۰۰ دلار در سال کاهش یافته است. ولی درآمد ۱٪ بالای جامعه ی آمریکا در طی همین مدت ۷۴۱/۰۰۰ دلار در سال افزایش یافته است.

بر طبق آمار دیگری در سال ۱۹۵۰ نسبت درآمد مدیران به کارگران ۱ به ۲ و ۳ بوده است. در سال ۲۰۰۰ به ۳۰۰ یا ۴۰۰ به ۱ میرسد.

در حالیکه ۱٪ بالای جمعیت آمریکا مالک ۳۴٪ از ثروت آمریکا میباشد، ۴۰٪ پائین دارای هیچگونه ثروتی نمیشد. (تمام آمارهای بالا از گفتارهای دکتر مرتضی محیط در تلویزیون پیام افغان گرفته شده اند).

بنابه اعلام دکتر احمد سیف در مقاله ی "قطار تاریخ در «وال استریت»" - سایت اخبار روز ۲۳ مهر ۱۳۹۰ - ۱۵ اکتبر ۲۰۱۱:

۸۰٪ درصد جمعیت آمریکا مالک تنها ۱۳ درصد ثروت در آمریکا هستند. ۱۱ هزار نفر از ثروتمندان آمریکایی ثروتمندان از ۷۵ میلیون آمریکایی دیگر بیشتر است. براساس برآورد نشریه فوربس، در طول هشت سال ریاست جمهوری بوش، ثروت ۴۰۰ نفر از غنی ترین بخش جمعیت آمریکا، ۷۰۰ میلیارد دلار افزایش یافت. ثروت این ۴۰۰ نفر معادل ثروتی است که در اختیار ۱۵۰ میلیون آمریکایی دیگر است."

آمارها متعدد دیگری مشابه آمارهای فوق وجود دارند که نشانگر واضح باز توزیع ثروتها به نفع ۱۰٪ بالا و به ضرر ۹۰٪ پائین جامعه میباشد و نباید ناگفته گذاشت که چنین حجمی از تمرکز و تراکم ثروت در دست یک اقلیت ناچیز در هیچ دوره ای از ادوار تاریخ بشری سابقه نداشته است؛ و همانطور که در بالا اشاره شد گسترش این بیعدالتیها از اجرای سیاستهای نئولیبرالی ناشی شده است که در تحلیل نهائی به فقدان تقاضای مؤثر انجامیده است.



سرمایه داری برخلاف نظامهای غیر سرمایه داری، نوعی ویژه ای از فرماسیون اقتصادی - اجتماعی است که بر تولید انبوه نعم مادی استوار است. یعنی اینکه سرمایه داری سیستمی است تولید محور که در آن کالاهای تولید شده به معرض فروش گذاشته میشوند. زیرا که در آن، مصنوعات و فرآورده های تولید شده علاوه بر ارزش مصرف دارای ارزش مبادله نیز میباشد. هدف سرمایه دار از مبادله ی کالای خود با کالاهای دیگر کسب سود میباشد. بنابراین سرمایه دار انتظار دارد که با فروش محصولات خود سرمایه ای بیش از سرمایه اولیه بکار انداخته بدست بیاورد. از اینرو وی باید در بازار کالائی را بیابد که مصرف آن ارزش نوینی ایجاد نماید. این کالای ویژه نیروی کار کارگر میباشد که ارزشی سوی ارزش خود (ارزش افزوده - ارزش اضافی) خلق میکند که آنرا صاحبان ابزار تولید (مالکین خصوصی) تصاحب میکنند و بخشی از آنرا انباشت کرده و با سرمایه ی بیشتری به تولید میپردازند. پس میتوانیم بگوئیم که ارزش مبادله نتیجه ی کار عام (مجرد) تجسم یافته در کالاهاست که سرمایه دار در صورت توفیق به فروش آنها به تحقق یافتن ارزش اضافی نائل گشته و آنرا تصاحب مینماید. پولی را که به خرید نیروی کار اختصاص می یابد چون که ارزشی بیش از ارزش خود می آفریند اصطلاحاً سرمایه ی متغیر می نامند. بخش دیگر سرمایه به خرید ماشینها، ابزار و وسائل تولید، ساختمان کارخانه ها مواد خام و اولیه و... صرف میشود که چون ارزش افزوده ای تولید نمیکند آنرا سرمایه ی ثابت مینامند. اجزا و عناصر سرمایه ی ثابت ارزش خود را به یکباره و یا تدریجا به کالاهای تولید شده منتقل میکنند.

اقتصاددانان و ایدئولوگهای بورژوائی مدعیند از

آنجا که نظام سرمایه داری یک نظام خود تنظیم گراست در چهارچوب این نظام یعنی براساس مکانیسمهای درونی بازار آزاد، هر عرصه ای بالاخره تقاضای متناسب با خود را به وجود می آورد. ولی مارکس با تکیه به تئوری ارزش خود این نظریات را به چالش گرفت و با وضوح تمام نشان داد که کارگر در پروسه ی تولید نه ارزش کار خود، بلکه فقط ارزش نیروی کار خود را از سرمایه دار دریافت می کند. بدین جهت کارگران در هیئت مصرف کننده نمی توانند تمام کالاهای را که خود تولید کرده اند بخرند و از اینرو همیشه بخشی از محصولات بدون خریدار باقی می ماند؛ و از طرف دیگر سرمایه دار هم تمام ارزش اضافی حاصله را به مصرف شخصی نمیرساند، بلکه بخشی از آنرا انباشت کرده - به سرمایه ی ثابت اولیه می افزاید - و در پژوهشها و تحقیقات علمی، اختراع ماشین آلات جدید، تکنولوژی نوین، بهبود روش تولید و... به کار می گیرد که این نیز شدت کار را بالا برده و بر حجم تولید می افزاید. مجموعه ی این عوامل باعث پیشی گرفتن قدرت تولیدی از قدرت مصرف جامعه می گردد. بنابراین افزایش حجم سرمایه ی ثابت به نسبت سرمایه ی متغیر در عین اینکه باعث بالا رفتن ظرفیت تولیدی جامعه می گردد، در همان حال منجر به خروج بخشی از کارگران از روند تولید و افزوده شدن آنها به خیل ارتش بیکاران می شود. کاهش فزاینده ی کمیت کارگری در پروسه ی تولید به پایین رفتن نرخ سود می انجامد. زیرا همانطور که گفته شد تنها نیروی کار کارگر خصلت ارزش افزائی دارد. سرمایه داری در مواجهه با این معضل - گرایش نزولی نرخ سود - به اقدامات زیر متوسل می گردد. اولاً بر شدت کار می افزاید، دوما مزد و مزایای کارگران را کاهش میدهد که این نیز به نوبه ی خود تقاضا را کاهش میدهد. و از طرف دیگر در بازار جهانی به رقابت با سایر تولید کنندگان می پردازد. به اضافه ی اینکه با اعطای وام به کشورهای دیگر، انتقال صنایع کاربر به خارج و مخصوصاً به مناطق دارای کار ارزان، غارت منابع اولیه کشورهای عقب نگاه داشته شده و استعمار و استثمار بی حد و حصر آنها، ایجاد جنگهای مختلف و صدور بی سابقه ی اسلحه و... موفق به خنثی سازی گرایش نزولی نرخ سود شده و سرمایه های کلانی را در دستان خود متمرکز می نماید. ولی سرمایه داری مسلح به ایدئولوژی نئولیبرالیسم، این سرمایه های کلان را به دلیل فقدان تقاضای مؤثر به بازارهای مالی و بورس بازی میبرد و به مالی کردن (جهانی سازی) اقتصاد میپردازد و می کوشد از پول پول در بیاورد. و از طرف دیگر برای ایجاد تقاضای مؤثر به سیستم اعتباری، وام و... روی می آورد که آنها به نوبه ی خود حسابهای مختلفی ایجاد میکند که آخرین نمونه ی آن حساب خانه سازی بود که در پاییز سال ۲۰۰۸ ترکیب و باعث فقر و فاقه و بی خانمانی میلیونها نفر در آمریکا گردید. همانطور که مشاهده می کنیم اقدامات چندین دهه ی سرمایه داری برای بالا بردن قدرت مصرف مردم ثمری در بر نداشته و در دراز مدت به ضد خود تبدیل شده است. علت این امر آن است که در برابر حرص و آز نامحدود سرمایه برای سود و انباشت، زمین

بقیه در صفحه ۳

در باره ی بحران سرمایه داری ...

و منابع آن محدود است؛ و از آنجائیکه روابط و مناسبات سرمایه داری در اقصی نقاط جهان گسترش یافته و سرمایه داری به قول معروف به مرزهای نهائی خود رسیده است؛ از این جهت حربه های سرمایه داری دیگر برائی خود برای مقابله با بحران را از دست داده و هر اقدام آن زمینه ساز بحرانهای با قدرت تخریبی بیشتری می گردد. امروزه آشکار شده است که سرمایه داری قدرت و توانائی حل معضلات و مشکلات پیش پای طبیعت و جامعه ی بشری را ندارد و تداوم موجودیت آن خطر انهدام کره ی زمین و هر نوعی از حیات در روی آنرا تهدید می نماید. این سیستم دیگر بی ربطی خود به جامعه ی انسانی را نشان داده و شواهد و قرائن عیدیه ای دال بر رسیدن آن به مرحله ی کهولت و میرائی وجود دارد. بدین خاطر برای رهائی از کلیه ی مصائب سرمایه داری باید با خلع ید از خلع ید کنندگان، از همین امروز به بنایی جامعه ی انسانی سوسیالیسم همت گماشت. تعلل در این کار خطر آفرین و مرگبار میباشد. زیرا هرگونه قصور و کوتاهی در این وظیفه عواقب ناپیدائی هم برای طبیعت و هم برای جامعه ی انسانی به همراه دارد. شکی نیست که چنین بنیاد ناعادلانه ای نمیتواند برای همیشه پایدار بماند و باید برافکنده شود. ولی سؤال اساسی این است که آیا طبقه ی کارگر جهانی آمادگی فرا رفتن از این نظام انسان ستیز و طبیعت ستیز را خواهد. ★

بقیه از صفحه اول

کارگران ایران و ضرورت اقدام ...

احتمال صدور چنین حکمی درباره رضا شهابی توسط بیدادگاه های ضد کارگری جمهوری اسلامی امری غیر مترقبه نبوده و نیست. دادگاه هایی که بر جرم وجنایات بی شمار مافیای قدرت و ثروت با چشم اغماض مینگردند. بر دزدی ها و اختلاس های میلیاردی نهان و آشکار عوامل حکومت و صاحبان ثروت های باد آورده چشم فرومبندند. قاضی القضاات شان امر به تجاوز و کشتار جوانان در زندانهای مخوفی چون اوین و کهریزک میدهند، طبیعی است که برای فعالین کارگری که جرم شان ایجاد سندیکای صنفی خود برای دفاع از حقوق پایه ای خویش در مقابل تعرضات دولت و سرمایه داران است چنین حکمی در نظر گرفته شود. از خصوصیات بد و نیک قضاات که بگذریم واقعیت این است که در جمهوری اسلامی هر قاضی که بر مسند قضاوت بر پایه قوانین جاری جمهوری اسلامی بنشیند کم و بیش به تصمیمی مشابه خواهد رسید. به عبارت دیگر محاکمه فعالین کارگری و صدور چنین احکامی وظیفه ای است که قوانین ارتجاعی جمهوری اسلامی برعهده قضاات این بیدادگاه ها نهاده است. اجرای این قوانین و شدت و ضعف و ملاحظه کاری و یا سخت گیری قضاات در صدور احکام و اجرای آن نیز بستگی به موقعیت و نظر ارگانهای امنیتی رژیم دارد. در مورد پرونده های سیاسی و امنیتی (که تشکیل هر نوع تشکل

کارگری مستقل از جمله تشکیل سندیکا برای استیفای حقوق کارگران هر چند در ابعاد صنفی و اقتصادی پرونده ای امنیتی محسوب میگردد). این بازجوها و ارگانهای امنیتی هستند که اساسا قبل از تشکیل دادگاه ها احکام لازمه را تعیین و به قضاات دیکته میکنند.

بنابراین این توهم را از ذهن ها بدور باید کرد که گویا صدور چنین احکامی در مورد فعالین کارگری و شدت و ضعف آن صرفا مربوط به تصمیم قضاات بنشسته برکرسی قضاوت است. چنین درکی از سیستم قضائی کشور بویژه درباره پرونده های فعالین کارگری که برغم اهداف اقتصادی و صنفی اما در کاتگوری پرونده های سیاسی و امنیتی میگنجد، از روی ساده انگاری و یا آگاهانه و به قصد فریب کارگران و فعالین سیاسی و انحراف مبارزات آنها صورت میگردد. این گونه طرز تلقی ها و حفته کردن آن به ذهنیت کارگران در هر شکل و شمایل که صورت بگیرد، تلاشی است که میخواید ذهنیت کارگران و نارضایتی و خشم آنان متوجه سیستم حاکم و قوانین ضد کارگری آن نگردد، بلکه با چرخیدن انگشت اتهام به سمت این و با آن دادگاه و این و با آن قاضی کل رژیم حاکم و قوانین ارتجاعی ضد کارگری و ضدانسانی آن از زیر ضرب خارج گردد.

کارگران باید دریابند که صدور چنین حکم سنگینی برای رضا شهابی و در زندان نگه داشته شدن عده دیگری از فعالین سندیکائی و تهدید وکلا و خانواده های آنان سیاست عمومی طبقه حاکم و دولت بمنظور مقابله با اعتراضات کارگری است. روند تشدید بحران اقتصادی، افزایش تورم و بالا رفتن سرسام آور قیمت مایحتاج عمومی، بیکارسازیهای وسیع، سطح پائین حقوق و دستمزدهائیکه حتی از پرداخت بموقع آن نیز خودداری میکنند و ماه ها از پرداخت آن طفره میروند به همراه اثرات محاصره اقتصادی توسط دول امپریالیستی روند روبه تزاید فلاکت اقتصادی را دامن زده و اعتراضات وسیعتر کارگری را در پی خواهد داشت.

سیاست دولت در مواجهه با گسترش اعتراضات، شناسائی فعالین کارگری، کارگران پیشرو و رهبران عملی جنبش کارگری است تا از هرگونه تلاشی برای اینکه بتوان سطح آگاهی و تشکل طبقه کارگر را افزایش داد، جلوگیری کنند و به تصور خود با دستگیری فعالین کارگری و با تهدید و سرکوب مدام، از تشکیل صفی متحد در مقابل نظام حاکم را غیرممکن سازند. تشدید چنین روندی قبل از هر چیز هشدار است چندین باره به کارگران و فعالین کارگری بویژه کارگران پیشرو که خود را از زیر فشار و تاثیر ویران کننده تبلیغات رفرمیستی، قانونمدارانه و اپورتونیستی رها سازند، روشن است که مبارزه با گرایشات رفرمیستی و بورژوائی در درون جنبش کارگری که علنی گرائی و اکونومیسم و خورده کاری هم وجهی از آن محسوب میگردد به معنی استفاده نکردن از امکانات علنی و هرروزه ای که به ارتقاء سطح آگاهی و تشکل یابی اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر منجر شود و وی را در مبارزات روزمره برای کسب حداقل مطالبات اقتصادی و سیاسی متحد کرده و به

پیروزی برساند، نیست. معیذا محدود کردن فعالیت در این حد و نیاندیشیدن به ایجاد تشکلهای مخفی و نیمه علنی و ادامه کار در شرایط استبداد و خفقان و ناتوانی در تلفیق کار علنی و مخفی خلع سلاح طبقه کارگر و کشاندن آن به دور تسلسل خورده کاری و طعمه پلیس ساختن فعالینی است که طبقه کارگر درگسترش اعتراضات و اعتصابات خود سخت به آنها نیاز دارد.

همزمان با تلاش برای ایجاد سازمانهای توده ای و پاسخ به ضرورت سازمانهای صنفی و اقتصادی کارگری، میباید نیروی بیشتری را حول ایجاد نهادهائی نظیر کمیته های کارخانه و هسته های گذاشت که در پروسه فعالیت خود بتوانند سطح آگاهی سوسیالیستی خود را بالا برده و از چنان انسجام و سازمانیابی برخوردارباشند که بتوانند ضمن انجام وظایف متعدد خود در حوزه محل کار و زیست ادامه کاری خود را نیز تضمین کنند، و روشن است که موفقیت همه این تلاشها در گرو پیشرفت آگاهی سوسیالیستی و طبقاتی در میان کارگران و متشکل شدن حداقل بخش پیشرو آن در سازمانهای سیاسی مخفی است که بتواند به ارتقاء سطح آگاهی سوسیالیستی در میان کارگران دامن زند و با تلفیق درست فعالیت علنی و مخفی، تضمین ادامه کاری خود را حفظ کرده رهبری مبارزات توده کارگران را در جهت تحقق اهداف سیاسی و مطالبات اقتصادی برعهده گیرد.

با وجود همه تدابیر اما در میدان مبارز خطر دستگیری فعالین کارگری همواره وجود داشته و همیشه وجود خواهد داشت. در این میان مسئله مهم عبارت از این است که در مقابل دستگیر و زندان فعالین کارگری و بریدن احکام سنگین زندان و محرومیت از هرگونه فعالیت صنفی و سیاسی نظیر آنچه برای رضا شهابی پیش آمده است، چیست؟ کارگران نمیتوانند در قبال دستگیری رفقای خود ساکت بمانند. تا وقتی که توده کارگران نتوانند متحدان از رفقای خود و فعالین و رهبران عملی خویش به دفاع برخیزند شکار فعالین و سازماندهندگان اعتراضات کارگری محکوم کردن آنها به زندانهای طویل المدت و سرکوب این اعتراضات بسیار سهل و آسان خواهد بود. ازاینرو لازم است ضرورت اعتراض متحد علیه دستگیری فعالین کارگری و خواست آزادی کارگران دستگیر شده در میان توده کارگران تبلیغ گردد. امروز بسیج حداقل بخشی از کارگران برای اعتراض به دستگیری و محاکمه فعالین کارگری و فشار به حاکمیت برای آزادی کارگران دستگیر شده از الویت خاصی برخوردار است. ★



طبقه کارگر مقدم بر هر چیز با سلاح ...

در کشور ما که طبقه سرمایه دار آن بصورت مافیای نظامی، اقتصادی و سیاسی بر نیروی عظیم کار و شاهرگهای اقتصادی کشور چنگ انداخته است، با برقراری یک حکومت مذهبی ارتجاعی، زیر سرنیزه و زندان و کشتار، با محروم کردن توده های طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه از هرگونه تشکل و تحزب و آزادیهای سیاسی، به تشدید استثمار و غارت و چپاول خود ادامه میدهد.

اکنون علاوه بر بحران اقتصادی ساختاری نظام سرمایه داری ایران و فرارسیدن تأثیرات موج بحران جهانی سرمایه و شتاب نظام حاکم در پیاده کردن قوانین سلاطین سرمایه، از یک سو و اعمال تحریمات اقتصادی و تنگتر شدن حلقه محاصره اقتصادی توسط دول امپریالیستی از سوی دیگر (که تمام تبعات ویران کننده آن بر دوش طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه فرا افکنده خواهد شد) به همراه خطر حمله نظامی، بحرانهای نظام حاکم را مخرب تر از پیش کرده است و هر روز اثرات آن بر روی زندگی مردم وحشتناک تر میشود.

گسترش ابعاد اخراجهای دسته جمعی، عدم پرداخت بموقع حقوق و دستمزدها، گسترش ابعاد بیکاری، بی مسکنی، عدم بهداشت و درمان، فقدان آزادیهای سیاسی و ... توأم با تشدید سیاست سرکوب مداوم و بی وقفه، روزگار سیاهی را در برابر چشم انداز آینده اکثریت مردم کارگر و زحمتکش گشوده است. در چنین شرایطی نیاز به تبلیغ و ترویج آلترناتیو سوسیالیستی و کارگری، تلاش سازمانگرا در میان کارگران و زحمتکشان، مبارزه با تفرق و پراکندگی جنبش کارگری و کمونیستی، طرد و انزوای سیاسی جریانات ارتجاعی مذهبی، بورژوائی و گروه ها و مجامع دست پرورده کشورهای امپریالیستی، کاملاً محسوس و کم کاری و یا خورده کاری نیروهای انقلابی در این زمینه غیر قابل انکار است.

اکنون بیش از هر زمان دیگری نیاز به تبلیغ و ترویج وسازماندهی و ایجاد ارگانهای مخفی و علنی در محیط کار و زیست به امر فوری تبدیل شده است. از هم اکنون باید خورده کاری را کنار گذاشت و برای شرکت عملی در مبارزات کارگران و توده های زحمتکش مردم و در متن این مبارزات به ایجاد تشکلهای لازمه و یاری رساند.

برای پیروزی بر اهریمن ارتجاع و امپریالیسم و مافیای قدرت و ثروت حاکم بر کشور، طبقه کارگر باید پرچمدار مبارزات روبه گسترش توده های زحمتکش مردم باشد. در این رابطه کارگران پیشرو و کمونیستهای فعال در کارخانه ها و مراکز کار و زیست وظیفه سنگین تری بر عهده دارند. باید از طریق تبلیغ و ترویج مداوم و شرکت فعال در مبارزات روزمره کارگران و کمک به تشکل یابی کارگران و بویژه در شرایط کنونی با تشکل کمیته های کارخانه، در جهت هر چه متشکل تر کردن مبارزات کارگران گام برداشت. نباید فراموش کرد که طبقه کارگر مقدم بر هر چیز با سلاح آگاهی و تشکل است که بر دشمنان خود پیروز میگردد. ★

یاد و خاطره فدایی بخون خفته ...

زندان کشته شده اند. اما این جنایت رژیم وحشی و سرکوبگر شاه به عاملی تبدیل گردید تا یکی از سیاهترین صفحات تاریخ سراسر دیکتاتوری و خفقان شاه خیانتکار ورق بخورد.

رفیق بیژن جزنی یکی از معدود انقلابیونی بود که در طول سالهای متمادی با ارزیابی نتایج شکست جنبش توده ای سالهای ۳۰ تا ۳۲ و همچنین تجربه حزب توده، فکر بازسازی جنبش کمونیستی ایران را در طرح و غالب خط و مشی مارکسیستی - لنینیستی پراکتیزه کرد و با سازماندهی یکی از گروههای تشکل دهنده سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، بی وقفه برای به نتیجه رساندن جنبش نوین کمونیستی در میهنمان کوشش نمود. رفیق بیژن هر چند در زمان اعلام موجودیت سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در زندان بسر میبرد، اما نقش راهنمای خویش در رفع اشتباهات آن، و در سازماندهی صفوف آن را به بهترین وجه ممکن ایفا نمود. نوشته های تئوریک وی در طول آن سالیان، زمینه تغییرات و تحولات بعدی سازمان، و تبدیل آن به جریانی بالنده و بزرگ توده ای در شرایط اعتدالی جنبش توده ای بود. هنر بزرگ بیژن، توان و استعداد او در تشخیص مسائل و بینش عینی در ارتباط با مشکلات بود. که این نیز محصول تجربه حیات مبارزاتی طولانی و آگاهی سیاسی عمیق و ریشه بی وی بود. رفیق بیژن جزنی، حاصل شرایط و روند رو به رشد مبارزه در دوران خویش بود که به دلیل خیانتهای حزب توده، جنبش کمونیستی ایران دچار ضربات شدیدی گشته بود. آگاهی از اساسی ترین ضروریات اجتماعی و بهره گیری از تجربیات خونین مبارزه طبقاتی در گذشته، ضروری ساخت تا برای مبارزه ضد امپریالیستی - ضد دیکتاتوری، جنبش نوین پایه ریزی گردد. رفیق جزنی توانست با آگاهی بموقع از این شرایط، برای تشکل سازمانی مبارزه و رزمنده، با ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم به این ضرورت تاریخی پاسخ در خور و شایسته داد. تلاش بی وقف رفیق بیژن و رفقای گروه جزنی که برخی از این رفقا همراه بیژن تیر باران گردیدند، در سازماندهی و رشد سازمان ما تأثیر گذار بود. تأثیر و توانایی رفیق بیژن تنها در آگاهی نسبت به ضروریات مبارزه نبود، علم و آگاهی نسبت به اوضاع اجتماعی و تجزیه و تحلیل شرایط مشخص از دیگر تواناییهای رفیق جزنی بود. اکثر آثاری که رفیق بیژن در زندان نگاشته است، هنوز هم از منابع مهم تئوریک هستند که مورد استفاده قرار میگیرند. رفیق بیژن برای اثبات ضرورت تلفیق تئوری و پراتیک انقلابی و در پاسخ به فرصت طلبانی که خواهان مراجعت به اصول ساختگی خویش به نام اصول مارکسیستی بودند، چنین میگوید: «در جاز زند در مرحله آگاهی، ترس و هراس از عمل و غرق شدن در مسائل صرفاً استراتژیک، ما را به ورطه محافظه کاری که از خصوصیات اپورتونیزم است خواهد کشاند. حقانیت این گفته رفیق بیژن را میتوان در مقایسه با گفته آموزگار کبیر مارکسیسم انقلابی لنین مشاهده نمود. آنجا که لنین در اثر خویش به

نام دوستان خلق چه کسانی هستند؟ میگوید: «من با تأکید بر ضرورت اهمیت و گسترش فعالیت سوسیال دمکراتها به هیچ وجه مایل نیستم که بگویم این فعالیت در قیاس با فعالیت عملی در درجه اول و به شیوه اول نمی خواهم بیان کنم فعالیت دوم تا پایان فعالیت اول به تأخیر افتد. این را تنها پیروان اسلوب ذهنی (سویژ کئیو) در جامعه شناسی یا پیروان سوسیالیسم تخیلی میتوان نتیجه گیری نمایند. بر خلاف آنکه به صورتی قطعی در درجه اول قرار داده میشود همیشه فعالیت عملی (در زمینه تبلیغ و ترویج) است.» از نظر رفیق بیژن اساسی ترین عوامل تعیین شیوه های مبارزه عبارتند از:

۱- اوضاع اجتماعی و اقتصادی و ساختار طبقاتی جامعه و تعیین مسیری که جامعه در حال طی آن است.

۲- اوضاع اجتماعی - سیاسی جامعه که عبارت است از تعیین تضاد اصلی جامعه، شکل حاکمیت و اقدامات طبقات حاکم و امپریالیسم، میزان قدرت و سازماندهی رژیم، کمیت و کیفیت جریانات و سازمانهای مبارز توده ای.

۳- شرایط روحیه توده های مردم، میزان تحرک ف شهامت و روحیه آنها برای تهاجم (و یا روحیه تسلیم و ناامیدی آنها).

۴- رسوم و اشکال مبارزاتی که توده ها از گذشته تاریخی تا حدودی نزدیک در مبارزه علیه دشمن به کار برده اند.

۵- اوضاع سیاسی جهانی و منطقه ای، کیفیت توازن قوا و عوامل مثبت و منفی در جنبش و آن اشکالی که مبارزه توده های دور و نزدیک سطوح مختلف توده ها انرا تجربه نموده اند.

با چنین بینشی و با در نظر گرفتن تأثیر بسزای عوامل روبنایی در تعیین اشکال مبارزاتی رفیق بیژن عدم وجود جنبش توده ای نیرومند و فراگیر را در دوران حاکمیت شاه چنین ارزیابی کرده و میگوید: شرایط عینی، ستونهای اصلی از سری عوامل مؤثر در تحرک و یا ایستایی جنبش انقلابی میباشد. وضعیت نظام تولیدی و میزان رشد و تکامل آن نقش اساسی در حرکت توده های مردم ایفا میکند. هنگامی که یک نظام تولیدی به نقطه ثابان خویش میرسد و به مرز مرگ و انهدام نزدیک میشود و قادر نخواهد گردید تا به نیازهای اقتصادی و اجتماعی پاسخ دهد، تضادهای ناشی از آن از شکل همزیستی خارج گردیده و در شکل تهاجم خود را آشکار خواهد ساخت. شکل پوسیده و کهن مستقیماً در زندگی توده های مردم تأثیر خواهد گذاشت و آنرا تحمل نخواهد کرد. اصلاحات ارضی و تغییرات رفورمیستی برای پایان دادن به این تضادها و به منظور باز تولید نظم موجود انجام گرفت، این تغییرات اگر چه منجر به محرومیت بیش از پیش توده های مردم گردید و رژیم وحشی تر بر مردم حاکم گردید، اما روند رشد و تکامل جامعه را تسریع نمود و روابط و مناسبات تولیدی جدیدی را مستقر ساخت. همچنین این تغییرات مایه امید زحمتکشان شهر گردید، رشد تا حدودی سریع تولید صنعتی که پس از این تغییرات روی داد،

بقیه در صفحه ۵

نارضایتی عمده دوران پیش از رفرم را موقتاً از میان برد و یا اینکه از آن کاست . برای اینکه نارضایتی فروکش کرده بار دیگر رشد یابد و حتی از قبل نیز بیشتر گسترش یابد، لازم بود تا سالهای گذار، پشت سر گذاشته شوند .

رفیق بیژن به درستی نقش تعیین کننده عوامل عینی را ارزیابی کرده و بر آن تأکید میورزد و ارتباط و تاثیر دو جانبه عوامل ذهنی و عینی، روبنا و زیر بنا و نقش آنها را نشان میدهد. رفیق بیژن برای نشان دادن تاثیر عوامل ذهنی در کند کردن و یا تسریع عوامل عینی ، چنین میگوید : نقش دولت در اینجا ، دیکتاتوری رژیم بعنوان عامل ذهنی در تکامل اجتماعی را نمیشود در محاسبه شرایط عینی انقلاب از آن چشم پوشی نمود. رژیم دیکتاتوری عامل کند کننده و ارتجاعی در تکامل جامعه به معنای اخص در ممانعت از رشد و تکامل آشتی ناپذیر توده با دشمن خویش محسوب گردیده و میتواند بر رشد و گسترش تضادها و سطح و ارتقاء تضادها تأثیر گذار باشد، و به سهم خویش مانع از رشد به یکباره و تعمیق تضادها گردد. رفیق بیژن در ادامه میافزاید: « رژیم دیکتاتوری علیرغم اقدامات سرکوبگرانه و سرکوب قهری قادر نخواهد گردید هرگونه نارضایتی توده ای را منع کند. بخصوص هنگامی که توده های مردم از ستم طبقات حاکم به ستوده آمده باشند. و یا اگر دیکتاتوری رژیم همانند گذشته حاکمیت خویش را به تمامی مستقر سازد و توده های مردم بدون هیچ سازمان شایسته رهبری باقی بمانند و بطور خلاصه اگر شرایط ذهنی بتواند بر شرایط عینی تاثیر گذار باشد، در این حالت تضادهای اجتماعی به صورتی نهفته رشد یافته و در اوضاع و احوال پیچیده و بحرانی و در زمانی که توده های مردم از جان خویش سیر گشته اند، زمانی که ستم و استثمار دیگر غیر قابل تحمل است، هر چند که دیکتاتوری بیشتر و قوی تر باشد، بحران پدیدار گشته و قیامهای کور و یا نیمه آگاهانه جامعه را فرا خواهد گرفت» .

رفیق جزنی با درک ریشه یی از حقایق ذهنی و عینی جامعه و بمنظور تعیین تاکتیکها برای رسیدن به استراتژی مشخص و رد انحرافات چنین میگوید: اگر ما ندانیم تاکتیک اصلی (محوری) کدام است، در عمل دچار خرده کاری شده، هر روز کار و فعالیت تازه ای کرده و در این حالت دچار زیگزاک زندهای مداوم و پی در پی میشویم . وظایف اصلی خویش را از وظایف فرعی جدا نکرده و در نهایت در ورطه شک و تردید، سر درگمی و اپورتونیزم خواهیم افتاد.

وظیفه مارکسیست - لنینیستها از نظر رفیق بیژن این است که تا زمانی که توفان شروع خواهد شد. توده های مردم را آگاهانه سازند و سازمان دهند، به تبلیغ و ترویج عقاید و نقطه نظرات بپردازند که از وظایف دائمی آنان محسوب میگردد. انقلابیون مارکسیست - لنینیست علاوه بر مشارکت در مبارزه توده های مردم به دنبال تحقق اهداف فوق هستند. با در نظر گرفتن شرایط ویژه سیاسی برخی اوقات تبلیغ و ترویج در اولویت قرار خواهد گرفت. این ترویج هم دمکراتیک. و هم سوسیالیستی است. تبلیغ و ترویج در اشکال زیادی به انجام میرسد و

بد! زندگی یعنی قصه تلخ عاشقانه در بستر بیماری / زندگی یعنی حدیث زندگی و تا آخرین نفس در جنگ برای رهائی!

زمان با سرعت درگذر است و رویاها هنوز به انتظار باران نشتند! امروز و دیروز سپری شد و رفت و فردایمان همواره رویانیست در اوج پرواز فردایی را با این امید باید به انتظار بود که در آن هیچ خدایی در اوج خدایی نیست.

هیچ چیزی به جز ارزش انسان مقدس نیست / زندگی فقط لبخند و شادی و هیجان است. دنیای مهربانی ها / با گذر به درون هر خونه عشق عیان است / سازها ساز شادیند که با واژه های تازه همراهند.

طلوع خونین سنندج در ۲۸ مرداد ۵۸

چهل در حال تاختن بود و شهر مملول از انسانهای بر خاک غلیتیده و در آن به جای آب خون ... روان بود! چقدر انسان در خون غلیتیده بودند، نمیدانم اما من دیدم که «سگی دست زنی را به دهان گرفته بود»

مومنین چکمه پوش خدا شهر را تصرف کردند، ارمغان شان اذیت و آزار بود. آنقدر که رحم در دل نداشتند و ما آنها را وحشیان بی مخ خدا می نامندیم. از خود بیگانگان جانی! که برای رضایت خدا میکشند، هیولاهای آموخوار که برای اذیت و آزار در همه جای شهر پخش و پلا بودند. و مردم همه در خونه های خود را می بستند و آنها کارشان شکستن درها بود!

از آن روز به بعد سنندج جامه ای سرخ بر تن کرد و شمع فراوانی را در دشت برزگ زندگانی بیافروخت. و قصه ها را به لطافت و زیبایی پر گل تعریف نو بدان داد به همین دلیل، از آن زمان قصه انسان و انسان بودند و انسان مانند در دل مردم جای گرفت. انسان مقدس شد / مقدستر از خاک / مقدستر از اعتقادات / مقدستر از هر آنچه که شما فکر کنید! سنندج سرخ به دنبال ساختن یک دنیا بدون طبقات و تبعیض / دنیایی یکسان و برابر برای همه، دنیایی که در آن انسان مقدستر از هر خدا و هر خاکی اند. سنندج، سرختر / سرختر گشت؟ که در آن هزاران گل زیبا بی اعتنا به خارهای زشت از خاک سر کشیدند!

از دامن پاک طبیعت گریزانم کردند، منزلم زندان بود و فکرم مخدوش! عاشق تفنگ بودم و آن را تنها راه نجات می پنداشتم. اما حالا سال ها گذشته و من با کوله باری از تجربه در دنیایی غیر از خودم شناورم و باز بر این باورم که به خاطر حرمت و ارزشهای انسانی باید به جنگ جهالت ها رفت و کاخ ستمگر را از بیخ و بن برانداخت تا جهانی را بشارت داد که در آن مقدس است انسان!

ارزش و حرمت انسان / متکی به خود و صاحب اختیار بودن بستگی به درکی از مارکسیست دارد / مارکسیست یعنی شعور علمی و انسانی / یعنی انسان تکامل یافته / اگر کسی این دنیای پر از عشق انسانی مارکسیست را نادیده بگیرد و یا با مارکسیست ضدیت کند من در شعور و درک او شک میکنم. چون مارکسیست تنها راه رهایی انسان برای

بقیه در صفحه ۶

نمیتوان الگوی از قبل طراحی شده برای آن قائل شد. ابتکار و خلاقیت توده های مردم همیشه اشکال و شیوه های جدیدی از تبلیغ و ترویج را بوجود خواهد آورد. شیوه های تبلیغ بر اساس نظریات ذهنی انسان پیشرو بوجود نیامده، ساخته و پرداخته ذهن برخی روشنفکران نیست. بلکه به درستی بر اساس شرایط مشخص در مجموعه ای از شرایط سیاسی که بر جامعه حکمفرما است، استخراج میگردد رژیم بخوبی میدانست فردی را که در ۳۰ فروردین ۱۳۵۴ دست و پا بسته و از پشت تیر باران میکند، انعکاس تئوری و سیمایی است از جنبش توده های مردم که به نابودی آن کمر بسته است. محروم کردن این جنبش از پیشروان آن، بی سر کردن سازمان پیشاهنگ آن راه حلی بود که شاه جنایتکار و امپریالیسم مدافع آن تهدید آینده را با آن پاسخ میدادند.

اما اقدام جنایتکارانه رژیم شاه هر چند قادر نگریدید خطر جنبش توده ای را از پیش روی آنها بردارد و سرانجام این جنبش جزیره ثبات و آرامش آنان را در بهمن ۵۷ دچار طوفان گردانید، اما در فقدان رهبران آزموده ای نظیر جزنی ها و احمدزاده ها و حمید اشرف ها توانست سرعت روند زنده و روبه رشد آنها را با موانع متعددی مواجه سازد. بیژن در این راه قدم نهاد و جای پاهایش همچنان باقی است و رهپویانش را به ادامه آن فرامیخواند.

یادشان گرامی و راهشان پر رهرو باد ★

من و یادداشتهای روزانه ام!

ادامه مطلب از کار کمونیستی شماره ۱۱۸
شمی صلواتی

رفیقی به شتاب نوشت: « در کوچه ما فانوسی دیگر از سوختن باز ایستاد» چه سخت آرام میدهد خبر مرگ عزیزمی که میرسد از راه دور!

با نگاهی به گذشته دلم به غمآلوده شد و پاک ترسیدم که به تنهایی، از کوچههای تاریک چگونه گذرم باشد / بر خورد میلرزیم و لکنت زبان گرفتم از این راهی که پیمودمش به دشوار / ز شوق آن روز که فانوسها بود بسیار و امروز تک به تک خاموشی می گیرند در این شبهای تار!

گفته های من فقط تکرار واژه هاست / تکرار واژه های زندگی / و من فقط تکرار آن را مینویسم / تکرار / باز تکرار حقایق / آنچه را که شاهد بودم / دشنهای خونین / حصارها بتنی با سیم های خاردار / من با گذر از شهرهای آغشته به خون / انسانهای واقعی را یافتم / انسانهای واقعی! که برای یافتن آنها فقط باید چشم بینایی داشت. تعدادشان بسیارند / بسیار! دوست من / فقط تکرار واژه هایم، واژه هایی از یاد رفته. من فقط تکرار تکرارم و تو به خاطر بسپاره «اسرار زنده ماندن را»

زندگی یعنی زیستنند / یعنی دریایی از آشوب هاست با قصه های تلخ و شیرین زندگی / راهی است برای انتخاب «برای به سو فتن رفتن» زندگی یعنی لحظه های تکرار / لحظه های غریب. «لحظه های آشنایی با آشنایان» زندگی تجربه است. تجربه های خوب و

با گذر از جادهها به ذهنم خواهم سپرد! ای آشناترین پرنده رهایی. من با تو درد مشترکم.

چه زیبا بود اگر باغبان باغت من بودم، با نگاهی جانانه به هر سو، حصار باغت را به گل می آراستم تا هر گاه برای سیاحت به باغ می اومدی بوی عطر گلها دل تو را غرق در زیبایی کند. و من آن باغبان بی ریا و ساده که با دل و جان خدا را مجبور به سجده در برابر زمین گرم پر از گل باغت می کردم تا شادابی گلها را در نگاهت زیباتر کنم. اگر چشمه را توان به آمدن نبود چاه میزنم و از عمق زمین برای عریان دلت، آب دریاها دور را خیر می- کردم. تا اینگونه باغت را به دور از حسرت آب، سیراب و جویبارها باغ را خیس و نمناک کنم و هر جای باغ را با صدها گل به صدها رنگ میکاشتم. گر پیرم اما برای ... باغبان بودن باغت هنوز جسم و روحی آراسته به گل دارم. میدونی چرا؟ چون من در نگاهت تو عشق پاک را به دور از هر رنگ می یابم.

منم آن باغبان هوشیار و آشنا به باغ، غم هر گل تنها را، با آب زلال خواهم شست و چهره هر گل آغشته به غم را با لطافت به مهربانی دعوت خواهم کردم. من باغبان پیر روستایم و به زبان همه گلهای دشت آشنایم و من مهر و لطافت را به گل، آغشته به غم بر میگرددانم و آن را نمای زیبایی خونه میسازم، هر

بقیه در صفحه ۷

واژه مقدس است و بسیار زیبا. یک واژه آشنا برای همه انسانها با هر معنای! من هیچ وقت عاشق نشدم. چون هیچ وقت تنم به عشق نخورد و ضربه ای بر مغزم کوبید نشد. سالها گذشته و نه تنها عشق را باور نکردم، بلکه آن را بی معنی و با تعریف های متفاوت توصیف کردم. گناه من نبود چون عشق در مکتب ما ایرانیان یعنی ناکام شدن. یعنی به عشق نرسیدن، یعنی همچو مجنون خود را آزار دادن. یعنی همچو فرهاد بیستون بدون سنوآل و جواب خود را به مرگ سپردند. اما امروز نظرم فرق میکند اگر کسی از من بپرسد عشق یعنی چی؟ خیلی مودبانه جواب خواهم داد یعنی زیبا دیدن، یعنی یکی را در اوج خوشبختی دیدن، یعنی فداکاری، یعنی طغیان عاطفه ها، یعنی انسانی فکر کردن، عشق یعنی رهایی انسان! در یک کتاب قدیمی که ورق هایش به هم ریخته و کهنه بود و من به سخت توانستم بخوانم مردی یک زن کوری را دوست داشت و هر دو با هم از زندگی لذت میبردند. اما مرد عاشق به خاطر این که بفهمد احساس کوری معشوقش را! گاهی اوقات چشمه های را میبست و به کار روزانه مشغول میشد و آنوقت درد و رنج عشقش را میفهمید و همیشه در تلاش بود زندگی را آنطور برایش زیبا سازد که عزیزش احساس کور بودن را نکند. عشق، یعنی فداکاری در حق کسی که دوستش داری / عشق، یعنی اندیشه و تفکر / عشق یعنی رهایی از دروغ و ریا و تزویر / عشق، یعنی عاطفه و احساسات انسانی / عشق، یعنی احساس کنیم که انسانیم همین و بس!

ای کاش انسان به دور از هر مذهبی به اختیار خود بود! انسان خالق است و خلاق / انسان خدای بی همتاست. نه آن خدایی نامرئی بی خاصیت که فقط در کتابهای اهل کلک و خرافات پا بر جاست. باز خواهم گفت این جمله را به هزاران بار «انسان خودش یک خدا است» خدایی که خلاق است و خالق به زیبایی، مشروط بر این که به اختیار خود باشد. دلبر جانان. که گاه با وسواس، گاه با ترس از عشق حذر داری، مطمئنم، روزی فرا خواهد رسید در دفتر خاطرات... خواهی نوشت که شاعری گمنام حدیث تازه ای از عشق داشت. و تو واژه ها را با سلیقه جدید صیقل خواهی داد و آن را بر در ورودی ایوان خواهی کوبید و یا شاید بر هر کوچه و برزن نشان خواهی کرد. که همه آزاد آزادند. و عشق را در گودالهای کور به سنگ نمی بندند و احساس را در چهار چوب قوانین به حصار نمی کشند. در جستجوی یک سوال به صدها چرا؟ جوابی یافتم که بر مغزم حک شد و در وجودم باور شد. و به این نتیجه رسیدم که پرچم اسپار تاکوس را بر نیزه نبرد بیابیزم و لباس به جا ماندی کموناردهای پاریس را به تن کنم و با اسلحه بلشویکها برای پایان صدها سوال / نبرد آخرین را آغازم کنم تا دنیای بسازم که در آن انسان مقدس تر از هر چیز باشد! از جاده های تنهایی به ساده گی از کنارت گذرم نیست. چون تو را آشناترین گل باغچه، و زیباترین رودخانه کنار باغمان میبینم. من غریبه ها را در دفترم ذهنم به خاطر نمی سپارم. میدانم فردا را با رقصی در باغ رهایی من و تو جانانه خواهم رقصید. اما با آهنگی از عشق؟ که از اعماق دل بنوازد! نه، من تو را نه آن غریبه صدا، تو را باران عشق در دفتر خاطرات

من و یادداشت های روزانه ام ...

بازگشت اختیار به خود انسان است. داشتن درک طبقاتی و شناخت عمیق از مارکسیست زندگی زیبا و عشق را در وجود آدمی شعله ور میسازد.

آشفته بساطیست شعرم! اما همین بساط آشفته گر مهری از یار و لطفی از شما را به همراه است / من مستم از این زیبایی ... که در تمنا دارد... دل شیدای من... آه رفقا در تب و سوز عشقم و بدمست / می- سوزم / خون جگر و عصیان / نمیدانم راز درون / این دل عریان مرا به کجا میبرد / هر چند از این باغ که در گذرم هر روز، از وجود جمع دوستان زیبا نگر / مستم و مدهوش. این مستی را به دل خریدارم و رسیدن به دنیای پر از عشقم آرزوست.

«گذشته هم دورانی بود و ما هم برای خومان کسی بودم»

انسان وقتی که در پیشروی / رو به جلو ناتوان است مجبور است در بین راه مکث کند و با نگاهی به گذشته حسرت بخورد و آه و حسرت سوزان را سر دهد. اساسا کسانی حسرت گذشته را میخورند چون در عالم بچه گی خود زندگی میکنند و ناتوان در حرکت رو به جلو. «شکست خوردگانند!» آنانی که کورند و نمیدانند با کدامین راه میتوان به مقصد رسید. انسانهایی که نگاه شان به گذشته است و رویاهایشان را در گذشته جستجو میکنند حقیرانه خود را ضعیف ترین انسانها میدانند و همچون برگ خزان همراه باد به هر سو روانند. اساس انسان، یعنی دگرگونی / تغییر برای یک جامعه انسانی / و روشنگری برای جا انداختن سنت های انسانی. در حالی کی در جامعه ما در طول تاریخ، همیشه حکومت های مستبد و جانی «شیخ و شاه» بوده است.

در پاسخ به سؤال یک مرد جوان!

فکر میکنی عشق چیه؟ واقعا وقتی به کسی میگی دوستت دارم یعنی این که مجبورم میکنی بهت بگه دوستت دارم؟ اگر این چرندیات را باور نکنم چی؟ پس عشق چیه؟ میشه تمناش کرد؟ میشه خلقش کرد؟ میشه عاشق شد؟

همه اینها سنوالاتی است که در میان دلها سرگردان است و عشق زیباترین واژه زندگی است.

من هیچ وقت عاشق نشدم. شاید تنم بی روح بود و خسته. ولی من فکر میکنم آیا عشق یک احساس است؟ نه واقعا اینطوری فکر نمی کنم. ولی به یک حقیقت در مورد عشق رسیدیم چون وقتی محبت و یا بهتر است بگم عاطفه ها به درون دل راه مییابد. جرقه عشق همچو رد و برق است. در تن و جان آدمیزاد نفوذ میکند همچو زلزله جسم و روح آدم را زیور و می کند.

آری؛ همه اینها درست است. چون در همان لحظه یکی را میبینی که آینه توست، دنیای فکرش مثل توست و در خیلی چیزها با هم توافق فکری دارید. پس نتیجه میگیرم که ایجاد ارتباط دو انسان باعث ظهور عشق است. و انسانها عاشق میشوند. گاهی موقع هم، این تصویر اشتباه منعکس میشود. اما در تاریخ بشر، عشق زیباترین واژه است. یعنی عشق

نشریه کمیته های سازمان اتحاد فدائیان کمونیست

نشریه ریگای گل (ارگان کمیته کردستان سازمان) شماره ۶۳ منتشر شد

نشریه پارسیلکا شماره ۲۲ منتشر شد

نشریه راه سرخ شماره ۳ منتشر شد




دان الدوزو

www.fedayi.org

www.azerfedayi.org

سنگ صبور بودن خصلت آدمی است. زندگی چه زیباست و چه لذت بخش بود و هست تلاش برای بقا... اما امروز چی؟ خسته!

گاهی اوقات خیلی زیباست وقتی که نفرتی در کار نیست. اما خیلی سخته که بتوانی نفرت از خودت دور کنی. وقتی که نفرت هست آن وقت چقدر قلب بیمار به هیجان غمانگیزی می افتد. چون فقط شاهد یک لجبازی بچه گانه هستی. به راستی زندگی رازبست که فقط کودکان در اوج کودکی از آن لذت میبرند.

سلام عزیزم

به روستامان، گر گذرت افتاد به باغی که من در آن پرورش یافتم سری بزنی. در آنجا، درخت هلوئی را خواهی دید به آن خیره شو. هلوهای آن رسیده و در انتظار مکیدن لبی زیباست. آرام آرام و با ظرافت خاص آن را از درخت بکن. توجه داشته باش که رسیده است و خیلی و نرم و آبدار است. به آرامی لبانت را به آن برای مکیدن نزدیک کن و مواظب باش که ترک بر ندارد. چون زیبا و ظریف است همچو لبان تو در انتظار بوسه ای عاشقانه غرق رویاست و من هم این شباهت را دیدم و اینگونه آن را با هلو اشتباه گرفتم. عشق، در فر هنگ ما واژه غریبی ست و در چهارچوب «خود خواهی» های ما زندانی است. عشق در فرهنگ ما، به غم و رنج آلوده است و عشق همچون اسب وحشی زیبا در اسارت مرد روستائی به زنجیر کشیده شده است.

اسب وحشی و زیبا، باید در طبیعت رها باشد و سرمست در اوج زیبایی در میان دشت و کوه و بیابان به تاخت و تاز پردازد، شیهه بکشد و نماد زیبایی طبیعت باشد. همه ما عاشقیم و عشق برای همه ما مقدس است. اما معنایش را نمی فهمیم. همه چیز را در چهارچوب خودخواهی ها معنی میکنیم. عشق معنی و مفهوم زیبایی دارد. عشق خانه دلهای مهربانی است. و ما باید ستایشگر آن باشیم. و با نگاه های پاک به آن بنگریم و احساس مالکیت نسبت به آن نداشته باشیم. نازنینم روز خوبی بود. خیلی زیبا، زیباترین زیبایی ها بود. لیخند امروزت، زندگی بود، لحظه های شاد اندیشه! زیباترین لبخندی که زینت را به ارمغان داشته و نشان تو را از دیار دور، گلشن هزار و یک گل بود. بدین معنی که تو را در دل شوقی از عشق هویدا بود، زیبا! زیباترین لبخند زندگی، پاک ترین لحظه برای اندیشیدن. بشارت زندگی در دشت پر از گل اندیشه و من تو را خوب ترین خوبان و زیباترین درخت کویر، سایبان زندگی برای دل غریبی (چون من) که با گذر از آنجا، برای فارغ از خستگی پناه می گیرد و من امروز ز شوق شعری مینویسم و آوازش میکنم.

من و آهوی پیر!

رویاهایم را همچو آهو هر شب در پناه درختی، در جنگلی دور، مخفیانه و با سکوت به خواب عمیقی می برم. و روزها از ترس صیاد در پناه تخت سنگی در کوه های بلند برای رفتن به چراگاه، به احتیاط دعوت میکنم. من و آهوی پیر هر دو هم دردم، من از رنج و درد زمانه و او دلتنگ و خسته و در پی جنگل امن!

ادامه دارد ...

تا ببرد به باغ عاطفه ها!

آنجائی که میکشد سر پرند خوشبختی

و عشق را حرمتی ست.

لحظه های دلتنگی را باید رها ساخت و به عشق پیوست. عشق رنجها را به همراه خواهد آورد که در آن خواهید سوخت. اما ارزشهایی به وسعت زمین بنا خواهی کرد و بوی معطر گلها را در آن خواهی دید. البته وقتی که خودت در حال سوختن هستی. ولی با تمام این تفصیل زیبا خواهی ماند. به همین دلیل ساده، من باور به امید را ساختم، امید را ساختم نه برای آن که از دلتنگی و یاس بیزارم، برای این که زنده بمانم و با ذلت و خاری بجنم. لحظه های تنهایی را با اندیشه سپری میکنم و به رنجها نمی اندیشم. زیرا بر این باورم که در جهان امروز ارزشهای انسانی معیار نیست و دنیا پر از نابرابری و ضدیت با انسان است. پس من باید برای جنگیدن آماده باشم؛ آه دوست من، چه روزگاری سخت و غمانگیزی است، مفید واقع شدن چه سخت و دردناک! در لحظه های دلتنگی، نگاه من از کوچه های نابرابر به آینه امید دوباره می چرخد، تصویر من از باغچه و گل زیبایی و زیستن است چشمها خیره به در، گوشها در انتظار یک خبر، یک صدا، به امید آمدن آن باران تند رعد آسا که نشان بهار راستین باشد.

خیلی وقت چیزی ننوشتم!

تنها امشب نیست که خاطرات گذشته در روح موج میزند. در این رختخواب لعنتی هر چه به خردم میپیچم تا شاید آرامش جسمی و روح خود را باز یابم و آسوده بخوابم اما نمیشود. چندین بار به تراس خانه رفتم و در آرامش شب سیگاری را دود کردم. هوا نسبتاً آرام و ملایم است. سکوت همه جا را گرفته فقط گاهی اوقات رفت و آمد ماشینها در این وقت شب سکوت را در هم میشکنند و من گردش خیالی را به درون خانه ها اطراف آغاز میکنم. و از خود می پرسم آیا همه خوابند یا بیدار. خوش اقبال کسی که در این وقت شبی به خواب عمیق فرو رفته باشد. چه سعادت!

خانه، قدیمی یا به عبارت دیگه کلنگی است. اما رابطه عمیقی به گذشتههای دور من دارد. انگار هنوز در روستا زندگی میکنم و روزها باید سری به باغچه آشفتهام بزنم و شاخههای انگور و درختانی را که خردم کاشتهام سیر تماشا کنم و چمن ناهمگون آن مرا در گذشتههای دور غرق میکنند.

فضای خانه و محیط اطراف آن خاطراتم را تداعی میکند. رنجها و دردها را به یاد می آورد و مرا وادار میکند تا به بازنویسی گذشته پردازم. هنوز پاسی از شب گذشته ساعت سه و نیم شب است. برای شروع روز نو وقت بسیار کمی باقی است. علیرغم خستگی رختخواب با من بیگانه است. به مغزم فشار می آورد تا گذشته را درباره مرور کنم و آن را بنویسم. شاید با خود بیگانه شدم، نمیدانم. خسته ام یا شاید آدمها را خسته تر از خود میبینم.

روزگاری همش عاشق بودم. عاشق اندیشه. عاشق زیبایی. عاشق معاشرت. عاشق دوستی... همه اینها نوعی زندگی بود. همیشه به خود میگفتم آرام باش،

من و یادداشتهای روزانه ام ...

چند باغچه را اینگونه که هست میماند، اما این بار غرق در زیبایی و در عشق میسوزد.

وقتی که برایت شعر مینویسم یا سروده، مجبورم به تنهایی زمزمه کنم. چون تو نیستی تا با آن احساس درون دلم که مدام در حالت طغیان است برایت بخونم. من و تو همدرد و همزادیم و در این دنیا وارونه محکوم به زندگانی، اما این بار دوست دارم هر طور شد به آوازهایم گوش کنی. چون کلام من با تو آشناست و احساسات در من جاری است. پس تو که زبانت را می فهمی و آشناترینی! سرودهای من درد زندگی است، بیا بیا تا باهم همه نوشتههایم را مرور کنیم. میدانم که دنیا پر از جنایت و وحشت است. اما اگر برای لحظه ای غرق آرزوهایمان شویم معنی عشق و دنیایی که در رویاهایم تجسم اش میکنیم برایمان قابل رویت میشود و رویاها واقعتهای دنیای درونی ماست. بیا تا با هم این رویاها را به حقیقت انسانی تبدیل کنیم.

انسان مذهبی نمیتواند یک انسان آزاده باشد اساساً نمیتواند ارزشهای انسانی را درک کند. انسان که به مذهب وابسته است احتیاج به تلاش برای تغییر ندارد. چون عقل و شعورش در گرو مذهبی است که نیازمند به ارزشهای انسانی نیست. هر چی هست تمام سئوالاتش پیشاپیش در کتاب قرآن، جواب داده شده و در موردش تا حدی که خدا خواسته گفته شده است. در کتاب مسیحیت و دیگر مذاهب هم همینطور.

انسان مذهبی نمیتواند انسان آزاده و انسانی فکر کند. در ایران اگر زنی خارج از ازدواج با کسی سکس داشته باشد مجازاتش سنگسار است و این مذهبیون هستند در اجرای آن وحشت و آدم کشی شرکت میکنند و اصلاً هم احساس گناه نمیکنند. مثلاً در اسلام، زن انسان درجه دو است و یک فرد مسلمان نمیتواند که فکر کند که زنش با او برابر است و در ضمن اگر پول و امکانات اجازه بده در تلاش گرفتن چند زن دیگه هم هست. وقتی با یک انسان مذهبی روبروی میشوید اولین سئوالاتش این است که آیا مسلمان هستی؟ و بعد از نماز همیشه «دعا مسلمان و خواهش از خدا این است که کافران را نابود کن و مسلمان را از شر شیطان نجات بده.» برای یک فرد مذهبی، همه چیز بی بند و باری است و بنایه همین دلیل، مومن خدا برای خلاصی از شر شیطان قوانین صادر میکنند.

امروز در اسلام، موارد زیادی هست که تجاوز به کودکان خردسال تحت نام «نکاح شرعی»، دختر کمتر از ۱۵ سال را با پیرمرد هم آغوش میکنند و خیلی چیزهای دیگر که میشود در موردش کتابها نوشت. نه مسلمان و نه انسانها ناسیونالیست و شوونیست نمی توانند انسانی فکر کنند چون که اگر انسانی فکر میکردند آنگاه انسان برایشان معنا داشت نه مذهب، ملیت و نژاد!

سروده ای ساختم

دلتنگی بود

سپردمش به باد

Kar@fedayi.org



آخرین اخبار و گزارشات ، مقالات ، اطلاعاتی ها و نشریات سازمان را از سایتهای زیر دریافت کنید

www.fedayi.org

www.kare-online.org

برای تماس با سازمان اتحاد فدائیان کمونیست و یا ارگانهای آن با یکی از آدرسهای زیر تماس بگیرید

کار کمونیستی آنلاین

info@kare-online.org

روابط عمومی

webmaster@fedayi.org

کمیته کردستان

kurdistan@fedayi.org

کمیته تهران

tehran@fedayi.org

کمیته کرج

karaj@fedayi.org

کمیته آذربایجان

azer@fedayi.org

مسئولین پالتاک

paltalkroom@fedayi.org

کمیته امور پناهندگی

panahjo@fedayi.org



اعلامیه مشترک کمیته کرج و تهران ...

که اتحاد کارگران میتواند قدرتی را بوجود آورد که هیچ نیرویی را یارای ایستادن در برابر آن نیست.

اول ماه مه روز تجلی این قدرت است. روز بر آوردن فریاد بر علیه غارتگری و چپاول دسترنج کارگران توسط سرمایه داران ، بر علیه فقر و گرسنگی و بی عدالتی و تبعیض ، بر علیه استبداد و خفقان و زندان و اعدام است.

روز فرا خواندن تمامی کارگران و زحمتکشان و تپهی دستان جامعه برای گرد آمدن به زیر یک پرچم برای ایستادن در برابر حاکمیت سرمایه داران است، حاکمیتی که تنها ره آورد آن برای کارگران تشدید فقر و استثمار و تحمیل غیر انسانی ترین شرایط زندگی بوده و کارگران حتی برای تحقق ابتدایی ترین حقوق انسانی خود برای کار و امنیت شغلی، دستمزد های متناسب با نرخ تورم، ساعات کار کمتر، بیمه بیکاری ، تامین اجتماعی واقعی، مسکن مناسب، آینده تضمین شده و و نباید امید به حاکمیت سرمایه داران داشته باشند. حاکمیت سرمایه داران برای حفظ امنیت سرمایه و سرمایه داران است و اگر هم در نتیجه مبارزات کارگران به پاره ای از این خواسته ها به طور نیم بند پاسخ دهد صرفا برای تضمین امنیت سود بری سرمایه داران است و بس. بیکار برای تحقق خواسته های صنفی گامی مهم برای متشکل و یک صدا شدن کارگران در واحد های صنفی و در سطح جامعه است ولیکن متوقف شدن در طرح خواسته های صنفی از رژیم سرمایه در حالیکه همیشه با سرکوب و بازداشت و زندان مواجه میشود صرفا منجر به مشروعیت بخشیدن به این رژیم خواهد شد. چگونه میتوان از رژیمی که تقاضای کارگران برای بازگشت به کار را با گلوله باران هوایی و کشتار آنها پاسخ میدهد، از رژیمی که تلاش برای ایجاد سندیکای مستقل را جرم دانسته و رهبران آن را به بند کشیده و تحت وحشیانه ترین شکنجه ها قرار میدهد، از رژیمی که با تحمیل ارتجاعی ترن قوانین کار به کارگران دست کارفرما را برای هر اقدام غیر انسانی باز گذاشته، از رژیمی که اعتراضات کارگران برای عدم دریافت ماهها حقوق عقب افتاده در واحدهای صنفی مختلف را با خشونت و سرکوب و بازداشت پاسخ میدهد، از رژیمی که هیچ گونه صدای اعتراض و مخالفت با خود را بر نمی تابد و کمترین حقوق انسانی را برای کودکان، زنان، جوانان قائل نیست و ولی فقیه را حاکم بر جان و مال و زندگی آحاد جامعه میداند، از رژیمی که حمایت از رژیم های جانی و دد منش منطقه چون سوریه و عراق و باندهای تبهکار و جنایتکار اسلامی را سرلوحه اقدامات خود قرار داده، انتظار داشت ابتدایی ترین نیاز های یک زندگی انسانی را برای کارگران برآورده کند.

لغو فروش نیروی کار، لغو قوانین استثمار گرانه سرمایه داری و در یک کلام برچیدن بساط سرمایه داری تنها شرط برقراری عدالت و برابری است.

زنده باد اول ماه مه روز تجلی همبستگی کارگران سراسر جهان علیه نظام سرمایه داری

اتحاد کارگران ضامن پیروزی آن ها است

مرگ بر رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

زنده باد سوسیالیسم

کمیته های ایالتی تهران و کرج



کار ، مسکن ، آزادی ، جمهوری فدراتیو شورایی!